

# هیچ انسانی نمی تواند مثل هیچ انسان دیگر باشد

دکتر علی رؤوف

## تفاوت های فردی

از روزگاران قدیم تفاوت های فردی بین انسان ها شناخته و آشکار شده است. حتی افراد معمولی در ارتباط هایی که با هم دارند، متوجه می شوند که انسان با انسان فرق دارد. تفاوت های بین انسان ها با انواع زبان ها، گویش ها، طنزها، مثل ها، شعرها و نوشته ها بیان شده است. هر چه زمان می گذرد این شناخت بیشتر آشکار می شود و به باورهای نشیند.

پاکیزه ترین و دلکش ترین نمونه های شعری را در این زمینه می توان از زبان «مولوی» شاعر جهانی خودمان شنید:

هر دو گر یک نام دارد در سخن

لیک فرق است این حسن با آن حسن

\*\*\*

هر که را بهر کاری ساختند

میل آن را در دلش انداختند

\*\*\*

همچنان که سهل شد ما را حضر

سهل باشد قوم دیگر را سفر

\*\*\*

آنچنان که عاشقی بر سروری

عاشق است آن خواجه بر آهنگری

بابا طاهر هم دوبیتی های روح پروری در این زمینه دارد:

دلا خوبان دل خونین پسندند

دلا خون شو که خوبان خون پسندند

متاع کفر و دین بی مشتتری نیست

گروهی این، گروهی آن پسندند

دیر زمانی است که روان شناسان به فکر افتادند به چیستی و چرایی تفاوت های فردی پی ببرند. با آزمون ها و پژوهش های فراوان و مکرر، علت های این پدیده را کشف کردند و هر یک به تصور و باور خود دلایلی برشمردند. روان شناسان حتی شیوه های رویش و شکوفایی هر یک از تفاوت های فردی را یافته اند.

انسان ها فرآورده های ماشینی (فابریک) نیستند که

همچون «روبات» یک جور، یکسان و یکنواخت عمل کنند. (اگر چه امروز روبات های هوشمند هم ساخته شده اند.)

تفاوت های فردی بین انسان ها، همه جا، در هر جامعه، در هر گروه و در میان هر انسان با انسان دیگر، مانند تفاوت های پدیداری کوه ها، جنگل ها، درخت ها، برگ های درختان، رودخانه ها، پرندگان، پروانه ها، گل ها، سرزمین ها، آب و هوا و همه و همه مظاهر دیگر طبیعت و آفرینش، آشکار است.

درست است که همه درختان جنگل ها «درخت» هستند. اما تا کنون دو درخت یک جور یافت نشده که از نظر بلندی و کوتاهی، تعداد شاخه ها و شاخک ها، اندازه برگ ها، ریشه ها، پهنای در فضا، رنگ ها، سایه ها، حتی میوه ها، فایده ها، ثمربخشی ها و صداها و صداها بلکه هزاران ویژگی دیگر، یکسان و یک جور باشند.

داستان درخت ها و تفاوت های آنها در کوه ها، پروانه ها، گل ها، بوته ها، و هر چه در طبیعت هست نیز صدق می کند. این قانون طبیعت است که هرگز هم سازی نمی کند. بسیار بودن و بسیار نمودن و بسیار شدن، که با عنوان «تکثر در حیات» معروف شده است، متعلق به ذات هستی و آفرینش کبریایی است.

انسان ها، به ظاهر در قالبهای جسمی و فیزیکی شبیه هم می نمایند، اما هر یک از آنها پدیده ای منحصر به فرد، با ویژگی ها و دارندگی های آشکار و نهان روحی و روانی که نمی توان به هیچ وجه آنها را برابر دانست.

\*\*\*

روان شناسان تفاوت های فردی انسان ها را دسته بندی کرده اند. اما هرگز هم تبه ای و «هم معنی بودن» هیچ یک از فردهای درون یک دسته را، چه دسته های کوچک و چه بزرگ، به ثبت نرسانده اند. حتی با دقت، وسواس و ریزسنجی های علمی نیز هیچ ویژگی هم سنگ و هم سازی مشاهده نشده است.

کشف هوش های چند گانه «هوارد گاردنر» یکی از شاهکارهای روان شناختی است که این حقیقت را آشکارتر می کند. مقایسه و تطبیق هوش های همسان در انسان هرگز به یک نسخه صد در صد برابر و مساوی نمی انجامد. گاردنر می نویسد:

«شناسایی و پرورش تمام هوش های بشری و کلیه ترکیبات آنها، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. ما انسان ها همگی با یکدیگر تفاوت داریم. به این علت که همگی از ترکیب هوش های متفاوتی برخورداریم. به اعتقاد من، تشخیص این امر، موجب می شود تا با مشکلات زندگی، برخورد مناسب تری داشته باشیم.»

هوارد گاردنر - ۱۹۸۷

روان شناسان دریافته اند که، به طور مثال:

• انسان ها، هم از نظر میزان یادگیری و هم از نظر میزان فراموشی آموخته های خود، تفاوت های زیادی دارند.

• تفاوت های فردی بین انسان ها، چه در مورد کودکان و چه در مورد بزرگسالان به اندازه خلقت انسان قدمت دارد.

• ژان ژاک روسو را می توان پدر تعلیم و تربیت نوین نامید، چون در کتاب «امیل» ثابت کرد که توانایی های کودک بر اساس علاقه ها و خصلت های خاص درونی او ظاهر می شوند.

• چارلز داروین در کتاب معروف «اصل انواع» می گوید افراد هر یک از انواع جانداران، خصوصیات فردی متفاوت دارند. همین خصوصیات یاری گر فردی است که موجب بقای آنها می شود. خصوصیات فردی هر فرد همان توان سازگاری با محیط است. سازگاری با محیط یعنی توان (هوش) انتخاب طبیعی در گذران زندگی.

• فرانسیس گالتون، پدر روان شناسی تفاوت های فردی، اولین اثر خود را در سال ۱۸۶۹ با عنوان «نبوغ ارثی» نوشت. او در این کتاب می نویسد:

«مردان نامی غالباً اجداد نامی داشته اند (اگر چه هیچ قانونی بدون استثنا نیست). او بود که در کتابی دیگر برای اولین بار پیشنهاد کرد از دواج عقب مانده های ذهنی و بیماران روانی جلوگیری به عمل آید. نبوغ، ارثی است. از دواج افراد باهوش و نابغه سبب می شود به تدریج نسل ها اصلاح شود.

• شاگردان گالتون، تجربه های شناختی زیادی انجام دادند. به این ترتیب که یک رفتار کلی را به تعدادی از عوامل روان شناختی تجزیه کردند تا به علت های آن رفتار پی ببرند.

## هیچ معلمی نمی تواند مثل هیچ معلم دیگر باشد

شخصیتی معلمان را بر شمرده اند. فهرست‌هایی که در آن معلم باید:

«عالم، دانا، راست‌گو و با صداقت، وظیفه شناس، امانت‌دار، مهربان و صمیمی، فروتن، وظیفه‌شناس، منظم و با انضباط، گشاده‌رو، خوش خلق شوخ‌طبع، خوش‌بین، سخاوتمند، وفادار، ساده‌اما با وقار، امیدوار، شاداب و بانشاط، تمیز و آراسته، خوش‌قول باشد، خودنمایی نکند، وجدان‌کاری داشته باشد، در حرفه خود پشتکار و تخصص داشته باشد، تلاش کند یاد‌دهی‌های مفید انجام دهد، مجادله‌جو نباشد، حقیقت‌خواه و زیبا طلب و عذر پذیر باشد، به عهدش وفا کند و...»

یکی از پژوهشگران، بخشی از این فهرست‌ها را در صفحه تهیه کرده و در مجموع ۱۰۵۰ صفت را برای معلم بر شمرده است. این فهرست یک جمله را به ذهن متبادر می‌کند: «معلم باید یک فرشته خدایگانی باشد!»



در این دنیا چه تعداد معلم لازم داریم؟ چه تعداد فرشته‌خداوندگاری باید پیدا کنیم؟ از کجا پیدا کنیم؟ چگونه این همه فرشته را تربیت کنیم؟ مگر فرشتگان هم به تربیت نیاز دارند؟! چه تعداد از این نوع پرسش‌های معماگونه و متناقض (پارادوکسیکال) می‌توان درست کرد؟ و به چه تعداد پاسخ خواهیم رسید که به ظاهر درست می‌نمایند، اما در باطن نادرست، ناساز و ناروا؟

در سال ۱۹۷۴ آرتور کمیز و همکارانش در دانشگاه‌های فلوریدا، کینزویل و در کتاب زیبای خود با عنوان «آموزش حرفه‌ای معلمان» نوشتند:

دیگر تفاوت دارد. در گذشته، تفاوت‌های معلمان را در دو قفسه «خوب» و «بد» می‌چیدند. طبقه اول را با گزینه‌هایی که در شعار «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» جای گرفت، رده بندی می‌کردند. طبقه دوم را که نمی‌توانستند زیر چتر این شعار قرار دهند، به فراموشی می‌سپردند. حتی لازم نمی‌دانستند درباره آن حرف یا سخنی به میان آورند، چون پرداختن به «خوب‌ها» خود نفی «بدها» را آشکار می‌نمود.

از آنجا که تربیت معلم، همواره در طبقه اول جولان می‌یابد، برای انسان‌هایی موعظه می‌کند که باید «خوب» باشند. موعظه‌هایی که از معلمان اسطوره‌هایی آرمانی و با شکوه می‌سازند. اما هنر تربیت معلم در این است که راه و روشی را بیابد تا معلمان خفته در بایگانی فراموشی را هم از لایه‌های خاک خورده طبقه دوم بیرون بکشد و افسون «خوب بودن» و «خوب شدن» را در روان حرفه‌ای آنان بدمد تا جامعه بتواند، هر چه زودتر، هدف بزرگ و آرمانی «زندگی انسان» را در جاده‌های صاف و هموار «خوب‌ها» و «خوب بودن‌ها» قرار دهد.

### ویژگی‌های معلم خوب

می‌دانیم که بین «دانش» و «رفتار» شکاف‌های عمیقی وجود دارد که باید پر شود. اگر دو واژه مرکب «دانش‌اندوزی» و «دانش‌ورزی» را با هم مقایسه کنیم و ویژگی‌های هر یک را بشناسیم می‌توانیم شکاف‌های ژرف بین این دو را ببینیم و پر کنیم. هر انسانی چیزهایی را می‌طلبد که با خواسته‌ها، خصلت‌ها، علایق و توانمندی‌هایش تناسب داشته باشد. همه رفتارهای انسان‌ها بر مدار همین اصل روان‌شناسانه می‌چرخد. بی‌تردید برای پرورش شخصیت دانشجو معلمان باید از این اصل استفاده کرد.

چه سودی دارد که از روی فهرست‌های بلند و بالایی که درباره‌ی «ویژگی‌های معلم خوب» نوشته شده است، به دانشجو معلمان درس بدهیم و مدام به آنها گوشزد کنیم. این فهرست‌ها از زمان‌های دور، در اغلب کتاب‌های درسی و نوشته‌های مربوط به تربیت معلم، وجود داشته و پر بوده است از پندها و اندرزهایی که شیوه‌های رفتاری و

• معمولاً "آزمون‌ها تفاوت‌های فردی را مشخص می‌کنند. جیمز مک‌لین کتل آمریکایی، که از همکاران گالتون بود، اولین بار واژه تست (Test) را به کار برد. او به اندازه‌گیری تفاوت‌های فردی علاقه داشت و رساله‌ای در همین باره نوشت. رساله‌ای که آزمون راروی دانشجویان خود آزمایش کرد و تفاوت‌های انسان را به دست آورد. تفاوت در توانایی‌هایی مثل: قدرت دست، سرعت حرکت‌های مختلف، آغاز دریافت تماس، فشار کافی برای ایجاد درد، آغاز احساس تفاوت‌ها، زمان واکنش، سرعت در تشخیص رنگ‌ها، دقت در ترسیم خط ۵۰ سانتی‌متری، دقت در تولید در فاصله زمانی ۱۰ ثانیه‌ای، قدرت حافظه در حروف بی‌صدا.

• پس از آن، دانشمندان متعدد دیگر، مثل آلفرد بینه روی تشخیص تفاوت‌های فردی کار کردند. بینه با آزمون‌های پی‌گیرانه‌ای که انجام داد به نام بنیانگذار نهضت آزمون‌سازی معروف شد. همه آزمون‌های امروزی مانند شناخت توانایی‌ها، از طریق آزمون‌های عملی، کلامی، تصویری، فردی، گروهی و... اقتباس‌هایی از آزمون‌های بینه است. هر کس می‌تواند «تفاوت» را از این تک‌بیت دلکش درک کند و درباره تفاوت‌های هر فرد و هر موضوع، آن را تجزیه و تحلیل نماید.

هر سر شاخ در این باغ هوایی دارد

هر گلی رنگی و هر مرغ نوایی دارد

### عوامل تأثیر گذار در تفاوت‌های فردی

فراوانی عوامل تأثیر گذار در تفاوت‌های فردی ارتباط مستقیمی با آموزش و پرورش، از اوان کودکی دارد. عواملی همچون: محیط پرورش، هوش، سن، ویژگی‌های جسمانی، پیشینه‌های یادگیری، پیشینه‌های اقتصادی پیشینه‌های نژادی، قومی و مذهبی، ژن (که ارثی است) و...

مطالعه بر روی هر یک از این عوامل نشان می‌دهند که هیچ انسانی مثل هیچ انسان دیگری نیست. هیچ آموزشی را نمی‌توان برای گروهی از یادگیرندگان به اجرا گذاشت و توقع داشت که تک‌تک آنها به یک اندازه سود ببرند و به طور مساوی در زندگی شخصی یا زندگی کاری و اجتماعی خود آن را به کار بندند.

بنابراین، نمی‌توان هر کار یا هر آموزشی را به هر فردی داد و انتظار پاسخ برابر و مساوی داشت.

یکی یار و یکی یاور بگیرد

یکی کار و یکی ساغر بگیرد

یکی بوی گل و نقش و نگارش

میان خار و خس، دلبر بگیرد

یکی اندر میان موج دریا

صدف بر زلف مه پیکر بگیرد

یکی از خنده کودک بخندد

یکی از گریه اش، اخگر بگیرد

یکی با دانش و با علم و فرهنگ

میان زندگی، گوهر بگیرد

یکی از ذوق و از هوش و خیالش

به یاری سگالش، پر بگیرد

معلم هم انسان است و مانند هر انسانی با انسان‌های

معلمان بتوانند با همیاری های این سه عنصر شیوه های کار و زندگی خود را پیدا کنند.

داستان این سه عنصر اساسی تنها مربوط به زندگی موجودی به نام انسان نیست. با تاملی کوتاه، می توان متوجه شد که هر موجود زنده دیگر نیز همین داستان را به کمک غریزه و با شیوه ها و ترفندهای متفاوت تکرار می کنند. تفاوت اصلی در مورد انسان، برتری عنصر «مغز» است که تواناییها و قدرتمندی های شگرف و حیرت آوری دارد. توانمندی هایی که می تواند دم به دم به وادی «خلاقیت» و «دیگر اندیشی و دگرگون کردن» وارد شود، از پیچ و خم های بی انتها عبور کند و در لحظه لحظه های زندگی نوجویی ها، نوپویی ها و نوآوری ها آغاز کند. نوجویی ها و نوپویی هایی که در یک کلمه؛ «تغییر» خلاصه می شوند.

معلم نمی تواند کارخانه ای باشد که محصولات «فابریکی» بیرون دهد و همه فرآورده های آن یک جور، یکنواخت و یک شکل و یک قافیه باشند. انسان های منحصر به فرد را می توان به کارخانه های منحصر به فردی تشبیه کرد که هر یک از محصولاتش هم در شرایط نیازهای زمانی و مکانی منحصر به فرد است و نمی تواند فرآورده های یکسان، یک جور و یکنواخت بیرون دهد. قابلیت انسان ها از نوعی نیست که در انسان های دیگر هم یافت شود. از همین رو است که سنجش قابلیت های فرد را هم نمی توان عمومیت داد.

همه کسانی که در مدرسه درس خوانده اند می دانند که هیچ یک از معلمان آنها مثل هم نبوده اند. دانش، گویش، رفتارها، باورها، ذوق ها، علاقه ها

«با این فهرست های عریض و طویل پیرامون خصلت ها و صلاحیت های معلمان چه باید کرد؟» آنها به فکر افتادند برجسته ترین ویژگی ها و معیارهایی را پیدا کنند که مقبولیت جهانی داشته باشد. این استادان موفق شدند سه معیار پایه را معرفی کنند، به طوری که همه ویژگی ها، خصلت ها و صفت های فهرست شده را در بر داشته باشد:

- ۱- معلم باید صلاحیت حرفه ای داشته باشد.
- ۲- معلم باید روش منحصر به فرد خود را پیدا کند.
- ۳- معلم باید خود ابراز باشد.

### صلاحیت حرفه ای

صلاحیت را می توان در دل بستگی، عشق و علاقه خلاصه کرد. عشق بارقه ای است درونی، نه بیرونی. علاقه مقوله ای است پاک و بی آرایش که در اندیشه گفتار و رفتار جلوه می یابد. هرگز احساس مسؤلیت را او نمی گذارد. راه را برای صاحبش باز نگاه می دارد. لذت بودن و شوق زیستن نیکوترین نیروی محرک او می شود. دل بستگی و علاقه هدف و مقصد را گم نمی کند. راه پرورش دادن را طولانی می بیند. می آموزاند و می آموزد. از همه دیدنی ها دلشاد می شود. کسی که معلمی را دوست نداشته باشد از صلاحیت کافی برخوردار نیست. حتی اگر حرفه معلمی جاذبه های بسیار قوی داشته باشد، اما در درون او نشانی از دل بستگی به وجود نیامده باشد، نمی تواند معلم با صلاحیتی باشد. زمانی که دل بستگی به وجود آید به این معنی است که می تواند خودش را مکلف به ویژگی های اخلاقی، رفتاری و ارتباطی نکند، لحظه به لحظه از این تکلیف دوست داشتنی لذت ببرد، خشنودی و رضایت و شادمانی را درک کند. همان چیزی که نام بزرگش «سعادت مندی» است.

در چنین حال و هوایی دیگر لازم نیست آن همه فهرستهای بلند و بالا را حفظ کند، بدون این که مفاهیم و جنبه های عملکردی آنها را بداند یا بفهمد، آن هم تنها به خاطر این که بتواند نمره قبولی از استاد اخلاق بگیرد.

هنر تربیت معلم در این است که هدف ها و جنبه های حرفه معلمی را آشکارا بیان کند. سپس درجه و میزان علاقه ها، دل بستگی ها، ظرفیت ها و توانایی های داوطلبان ورود به این حرفه را اندازه گیری کرده تا بتواند صلاحیت ها را دریابد و اجازه نامه صادر کند.

### روش منحصر به فرد

هیچ استاد دانشگاهی قادر نیست معلم بسازد. بهترین کاری که می تواند انجام دهد این است که دانشجو معلمان خود را بشناسد. فرصت ها را برای آنها فراهم آورد تا هر یک به کشف خود بپردازند. به آنها یاد بدهد که باید هر کس خلبان خودش باشد تا بتواند «خوبیستن خویش» را به درجه بالای کمال برساند.

روش هر معلمی به نوعی خاص تظاهر می کند. این حقیقت مهم ترین بخش مسؤلیت هایی است که تربیت معلم باید به عهده بگیرد. دستگاه تربیت



## انسان ها، به ظاهر در قالبهای جسمی و فیزیکی شبیه هم می نمایند، اما هر یک از آنها پدیده ای منحصر به فرد، با ویژگی ها و دارندگی های آشکار و نهان روحی و روانی که نمی توان به هیچ وجه آنها را برابر دانست

نویسندگان کتاب «آموزش حرفه ای معلمان» روش های منحصر به فرد معلمان را این گونه مطرح کرده اند: «باید به این باور رسید که هر کس، در هر کاری، روش های مخصوص به خود را دنبال می کند. تدریس خوب هم ناشی از همین ویژگی های انفرادی معلمان است. روش های خوب و موفق معلمان آن قدر بی حد و مرز هستند که طبقه بندی و دسته بندی آنها عملی نیست. آنچه زیر عنوان «تدریس خوب» یا «تدریس بد» بیان می شود مربوط به باورهایی است که در اذهان جایگزین شده است. چون هم خوب و هم بد به سادگی می تواند در شرایط خاص جا به جا شود. یعنی خوب تبدیل به بد و بد تبدیل به خوب شود. آنچه مسلم آن است که معلم خوب نمی تواند کسی باشد که از روش های مشخص و دیکته شده پیروی کند. معلم خوب هنرمندی است که وسیله

و شیوه های کاری هر یک از آنها با دیگری تفاوت های عمده، آشکار و نهان داشته است. از آنجا که رشد و بالندگی هر انسانی از طریق سه عنصر دست، دل و مغز صورت می گیرد، دستگاه تربیت معلم هم وسیله ای است برای نیرومند ساختن این سه عنصر اساسی تا دانشجو

## کند تا پیشرفت یادگیری های مطلوب شاگردانش را عملی سازد.

ابرازار (معلم) می تواند از حداقل امکانات حداکثر استفاده را ببرد. عامل عمده بهره برداری و استفاده او از حداقل ها، همان قوه ای ادراک حرفه ای قدرت خلاقیت، و توان خلق ابزارهای ساده و در دسترس است که دامنه درس او را وسعت می بخشد و پیام های آموزشی را ساتر و قابل فهم تر می کند.

هر مدرسه رفته و دانش آموخته ای می تواند معلمان خیره و حرفه مندی که در دوران تحصیلات خود داشته است و نیز خودابزاری های برجسته آنان را به یاد آورد. این نوع یادآوری های تحصیل کرده ها همان خاطره های دلپذیری است که تا آخرین لحظه زندگی از ذهن و حافظه شان پاک نمی شود. معلمان نیز، نه تنها بر چنین توفیقات حرفه ای خود می بالند، بلکه تا هر زمان که حیات دارند به بازبینی و بازنگری بر جستگی های شغلی خود می اندیشند و لبخند بر چهره می آورند: در یکی از سال های دهه چهل شمسی، معلمی این نامه شوق انگیز را برای استادش می فرستد:

«شاید نتوانید باور کنید کجا و به چه شاگردانی درس می دهم. زندگی در میان عشایر جنوب حال و هوای دلنشینی دارد. زندگی ام با کوچ نشینانی می گذرد که در هر فصلی خانه و کاشانه شان را پشت چارپایان می گذارند و راهی دیاری دیگر می شوند. کلاس درس من در صحرا و بیابان ها تشکیل می شود. بچه ها روی زمین می نشینند و من به آنها درس می دهم. یک روز در چند قدمی کلاس شتری، زانود زده بود و نشخوار می کرد. جرقه ای ذهنم را روشن کرد. تخته سیاه! از بچه ها خواستم فردا پارچه سیاهی با خود بیاورند. همه تعجب کردند. تعجب از رنگ سیاه. رنگی که در همه فرهنگ ها شگون ندارد و به فال نیک تعبیر نمی شود.

آن شب یک لوح (چارت) از میان لوح هایی که در درس تکنولوژی آموزشی برای شما درست کرده بودم انتخاب کردم. لوحی که به درد همه شاگردان چند پایه کلاس من خورد.

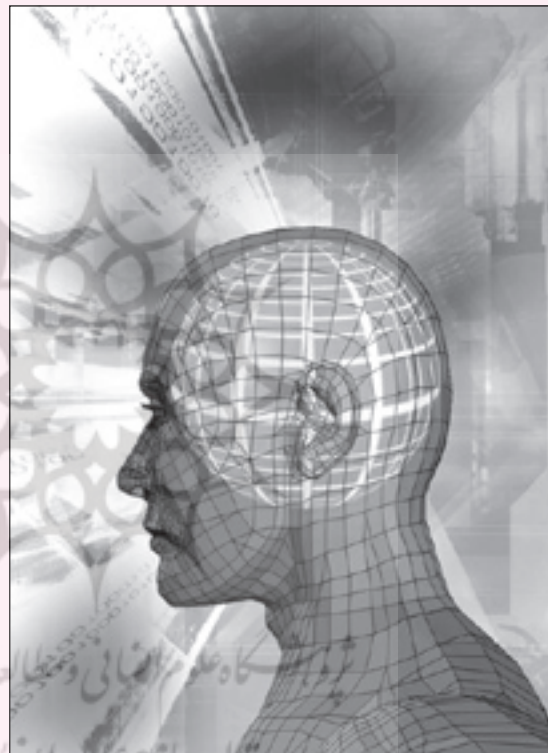
صبح لوح و چسب و سنجاق برداشتم و روانه صحرا یا همان کلاس درس شدم. به کمک شاگردان دنبال شتری گشتم که مشغول نشخوار باشد. پارچه سیاه را روی بدن خوابیده شتر پهن کردیم. با چسب و سنجاق صافش کردیم. وقتی لوح را روی پارچه نصب کردم بچه ها خیره شدند. مات شان برده بود. به آنها گفتم امروز تخته سیاه داریم. مثل کلاس های مدرسه ها. درس را شروع کردم. نمی دانید چه دقت و چه لذتی از درون نگاه های شاگردان باهوشم فرو می ریخت. ذوق و کنجکاو می کردند. ماورای تصویر روی لوح را هم می دیدند. تصویرهای نیدینی که در خیال و تفکرشان نمایان بود.

اعتراف می کنم که هرگز نتوانسته بودم مثل آن روز درس بدهم. به خودم بالیدم. بهترین درسی بود که تا آن روز داده بودم. کاش می بودید و لبخند شادمانی و موفقیت را روی صورت شاگردان می دیدید.»

آن را از طریق خود، و با روش منحصر به فرد خود، به یادگیرندگان منتقل کند. دخل و تصرف او در روش های یاد دادن، از طریق هر ابزاری که در اختیار داشته باشد، از جمله مهارت های منحصر به فرد خود اوست. این انحصار همواره «فرمان بر» شرایط زمان و مکان است که فضای تأثیر گذار و چگونگی یاد دادن ها را به وجود می آورد.

او شبیه راننده ای است که خودروبی در اختیار دارد اما بدون دخالت خود هرگز نمی تواند در خیابان ها و جاده ها، در سربالایی ها و سراسیبی ها و نیز در شلوغی ها و خلوت ها، اختیارش را به ماشین بسپارد. فرمان، دنده، کلاچ و ترمز ماشین در دست اوست. می تواند همواره سفری دلپذیر و امن داشته باشد.

تردیدی نیست که به وجود آوردن فضای



**هیچ استاد دانشگاهی قادر نیست معلم بسازد. بهترین کاری که می تواند انجام دهد این است که دانشجو معلمان خود را بشناسد. فرصت ها را برای آنها فراهم آورد تا هر یک به کشف خود پیردازند**

تأثیر گذار در جاده یاد دادن برای یاد گرفتن به مهارت، ذوق، استعداد و توانمندی های حرفه ای معلم وابسته است.

**معلم حرفه آموخته، انسان منحصر به فردی است که یاد گرفته است از وجود خودش به نحو شایسته و مؤثری استفاده**

رشد موثر دانش آموزانش را پیدا و طریقه های اجرای آن را فراهم می کند. برای رسیدن به این هدف، از شیوه هایی استفاده می کند که با مجموع مسائلی که با آنها درگیر است مطابقت داشته باشد، با هدف هایی که دنبال آن می گردد تناسب پیدا کند و در خور شاگردانی باشد که با آنها کار می کند، ضمن این که همراه با فلسفه ای باشد که به آن معتقد بوده و با شرایط زمانی و مکانی که در آن کار می کند سازگاری داشته باشد. گاهی ممکن است روشی را اتخاذ کند که خودش به آن روش اعتقاد ندارد و می داند که روش «خوبی» نیست، ولی در لحظه، تنها کاری بوده که می توانسته انجام دهد و یک موفقیت را پشت سر بگذارد.

به جرأت می توان گفت می توانیم به تعداد معلمان دنیا، معلمان خوب داشته باشیم، اگر

نظام های تربیت معلم هواخواهان این حرفه را مرزهای دلبستگی و علاقه مندی های فردی یک یک آنها رهنمون شوند.

### خودابزاری

مؤلفان کتاب «آموزش حرفه ای معلمان» با سخنی ناب یادآور شده اند که:

«معلم خوب نمی تواند خود را اسیر و درگیر روش های مکانیکی شناخته شده کند. او می خواهد انسان زیرکی باشد که پیوسته از وجود و دانش خود مایه بگذارد و نسبت به حل مشکلات و گرفتاری های حرفه ای خود کوشا باشد.»

مهم تر از این سخن ناب، باور و اعتقاد متخصصان و صاحب نظران یاددهی \_ یادگیری است که شخص معلم را «ابرازار» می شناسند. چون هر ابزاری که معلم در اختیار داشته باشد و بخواهد از آن استفاده کند، باید روش به کار بردن